

نگاهی به آثار اجتماعی جنگ

سید عبدالامیر نبوی*

شماره ۲ - پاییز ۸۱

وارد می‌شود؛ زیرا، احساس می‌کند که تمامیت آن از سوی دیگری در معرض خطر قرار گرفته است. از این رو، چنان که گفته شد اولویت‌های جامعه دگرگون می‌شوند. در چنین شرایطی توقع آن است که همگان، در درجه نخست، خود را سرباز بدانند، اما با پایان جنگ، «آرام آرام از شدت دردها کاسته می‌شود و ... جنگ به جرگه میراث مشترک ملت‌ها در بطن تاریخ می‌پیوندد»^۱. به عبارت دیگر، هم چنان که انتظار می‌رود، هویت ملی از وضعیت دفاعی خارج می‌شود، بازسازی خرابی‌ها مورد توجه قرار می‌گیرد و به تدریج، زندگی به حالت عادی قبل از جنگ برمی‌گردد. این تغییرات به معنای دگرگونی دیگرباره اولویت‌های جامعه و تنظیم رفتار در چارچوب منطق دوره صلح و آرامش است.

فارغ از هرگونه ارزش‌گذاری، جنگ پیامدهای کوتاه‌مدت و بلندمدت فراوانی به دنبال دارد؛ بنابراین، خطا نیست اگر بگوییم که جنگ نیز همانند پدیده انقلاب به کلافی می‌ماند که در طول زمان، باز و تبعات آن به مرور آشکار می‌شود؛ تبعاتی که لزوماً با اهداف و انگیزه‌های رزمندگان هماهنگ و همسو نیست.

روشن است که پیروزی یا شکست در جنگ سبب می‌شود که پیامدهای آن شکل ویژه‌ای پیدا کنند؛ حالات و احساسات طرف مغلوب به هیچ وجه به حالات و احساسات طرف غالب شبیه نیست. اگر جنگ با پیروزی

جنگ از جمله رخداد‌های مهم و سرنوشت‌ساز تاریخ هر ملتی به شمار می‌آید، این واقعه گاه، به منزله رویدادی افتخارآفرین و شکوهمند و گاه، به عنوان حادثه شوم و ملال‌آوری در حافظه جمعی ثبت می‌شود، گاه، نویدبخش آغاز دوره درخشان و گاه، نقطه شروع انحطاط و فروپاشی است. در طول جنگ، همه چیز معنا و مفهوم دیگری پیدا می‌کند، بخش‌های خاصی از خاطرات، باورها و اسطوره‌ها برجسته می‌شوند و حتی رفتارهایی از انسان‌ها بروز می‌کند که با شیوه حاکم بر زندگی در دوره صلح و آرامش قابل توضیح نیست. در این دوران، اولویت‌های زندگی تغییر می‌کند و منطق دیگری بر رفتار اعضای جامعه حاکم می‌شود. در این چارچوب، از همگان قناعت و فداکاری انتظار می‌رود. با توجه به وجود خطری بیرونی، اختلافات داخلی موقتاً کنار گذاشته می‌شوند و انسجام بی‌سابقه‌ای پدید می‌آید. و گاهی، همین انسجام مردمی و وجود خطر بیرونی، به دستاویزی برای سرکوب رقیبان یا محدودکردن انتقادات و اختلاف‌نظرهای موجود تبدیل می‌شود. هم چنین، طبق منطق این دوره، شرکت فعالانه در جنگ - به ویژه برای جوانان - نوعی ارزش و وظیفه به شمار می‌رود که اگر کسی از قبول آن سرباز زند، مرتکب ناهنجاری و مسئولیت‌ناپذیری شده است.

ویژگی‌های مذکور را می‌توان بدین صورت جمع‌بندی و بیان کرد که در زمان جنگ، هویت ملی به وضعیت دفاعی

* دانشجوی دوره دکترای رشته علوم سیاسی دانشگاه تهران و کارشناس موسسه مطالعات خاورمیانه

می زند، عده‌ای را از نظر جانی و مالی آسیب می‌رساند و ... طبیعی است که این تحولات برآمده از جنگ، زنجیره‌ای از تحولات ریز و درشت دیگر را به دنبال دارند که مسیر حرکت جامعه غالب و مغلوب را تا سال‌ها تحت تأثیر قرار می‌دهند.

مسئله بازگشت سربازان و رزمندگان به شهرها یکی از مهم‌ترین پیامدها برای هر جامعه جنگ زده، در همان دوره جنگ و به طور آشکارتر از زمان پایان جنگ است. روشن است که سربازان و داوطلبان - که بیشتر جوان نیز هستند - در مدت حضور در میدان‌های نبرد، به شیوه‌های خاصی زندگی می‌کنند و با مشکلات متعددی درگیرند. به عبارت دیگر، آنان تحت تأثیر عوامل مختلفی مانند ایدئولوژی حاکم بر جامعه، اقتضائات سنی و از همه مهم‌تر، شرایط جنگی به شکل خاصی دنیا را می‌نگرند. همین امر سبب شکل‌دهی روش ویژه آنان برای مواجهه با زندگی و مسائل و مشکلاتش می‌شود. از این دیدگاه، مفهوم مرگ جایگاه ویژه‌ای دارد. در این جا، می‌توان از تعبیر گیدنز یاد کرد که می‌گوید: «در جنگ، افراد می‌باید برای کشتن تربیت شوند»^۱. البته باید کشته شدن (شهادت) را هم به جمله وی

همراه باشد، نمادهای خاصی که بیانگر و یادآور این کامیابی باشند، به میان می‌آیند و غالباً این موفقیت به عنوان دلیلی بر کیاست، شجاعت و حتی حقانیت حاکمان مطرح می‌شود، اما چنانچه جنگ با شکست و ناکامی پایان یابد، نوعی سرخوردگی و یأس بر طرف مغلوب مستولی و غالباً بدر کینه به منظور به دست آوردن فرصت مناسب برای انتقام کاشته می‌شود. در این زمان، می‌توان اتخاذ نوعی سازوکارهای جبرانی از سوی حکومت و جامعه را مشاهده کرد. این امر تا زمانی ادامه خواهد یافت که از نظر آنها، زمان مناسب برای جبران عملی شکست فرا برسد. هم‌چنین، ممکن است که راه‌ها و عرصه‌های دیگری برای قدرت‌نمایی و جبران ناکامی انتخاب شوند؛ همان‌طور که ژاپن پس از جنگ جهانی دوم، توانست طی چند دهه، به عنوان یک قدرت اقتصادی در سطح جهان ظهور کند و فاتحان پیشین را به رقابت طلبد. البته این پدیده مستلزم پیامدهایی است که به پیروزی یا شکست چندان ارتباط ندارد و هر جامعه درگیر جنگ ناچار از مواجهه با آنهاست. برای نمونه، جنگ دخالت دولت را در عرصه اقتصاد بیشتر می‌کند، ترکیب جمعیتی بخش‌های مختلف را برهم

جنگ دخالت دولت را در عرصه اقتصاد بیشتر می‌کند و ترکیب جمعیتی بخش‌های مختلف را برهم می‌زند



شود.

بدین ترتیب، تا این جا می توانیم از دو منطق زندگی، یا با تسامح، از دو هویت سخن بگوییم که یکی در زمان جنگ شکل می گیرد و صبر، از خود گذشتگی، ساده شدن مسائل، فراموشی موقت مشکلات و اختلافات و روزمره شدن مرگ از جمله عناصر و ویژگی های آن به شمار می رود. البته باید یادآور شد که شکل گیری این هویت به جنگ و شرایط ناشی از آن مدیون است. هویت دیگر که تا اندازه ای از نتیجه جنگ و تا حدی از خود جنگ و الزامات آن متأثر است، به تدریج، پس از پایان درگیری ها شکل می گیرد، حال هر چه جامعه از دوره جنگ دورتر می شود، با منطق دوره آرامش - با تمامی مختصات و ویژگی های آن - بیشتر خو می گیرد. به عبارت دیگر، فاصله زمانی موجب می شود که هویت دوره جدید تثبیت شود و حوادث و وقایع جنگ به صورت خاطراتی تلخ و شیرین درآید.

در این زمان، با توجه به آرامش ناشی از عدم وجود خطری بیرونی و اولویت یافتن بازسازی ها و نوسازی ها، معمولاً فردگرایی شدیدی در جامعه حاکم می شود و

افزود. به عبارت دیگر، شرایط جنگی موجب شکل گیری وضعیتی به نام روزمره شدن مرگ می شود، یعنی مقوله مرگ برای سربازان و حتی افراد پشت جبهه، به دلیل برخورد مداوم با خطرات و مشاهده مستمر کشته شدگان و مجروحان حالت عادی و روزمره به خود می گیرد و با زندگی آنان آمیخته می شود. برخورد با خطر برای جنگاوران و داوطلبان جوان هیجان آور است و جذابیت دارد، از این رو، ممکن است آنان خود، به استقبال حوادث و خطرات بروند و بخواهند از این طریق، دنیای ناشناخته خطر را کشف کنند، اما تبعات استقبال از خطرات و برخورد مداوم با مرگ در همین حد نمی ماند. در یک دوره بلند مدت، این وضعیت روانی غالباً به صورت مرگ اندیشی در می آید، یعنی نهادینه شدن مفهوم مرگ در زندگی افراد و ناتوانی یا حتی میل آنان به تفکیک دوباره این دو؛ بنابراین، آنان در برخورد با هر پدیده ای، ناخودآگاه و هم زمان، از دو زاویه و دو سطح با آن برخورد می کنند. نتیجه این حالت معمولاً به ریشخند گرفتن زندگی عادی، بی قیدی و حتی تلخ اندیشی و نگاه بدبینانه به زندگی است.

شرایط جنگی موجب شکل گیری وضعیتی به نام روزمره شدن مرگ می شود، یعنی مقوله مرگ برای سربازان و حتی افراد پشت جبهه، به دلیل برخورد مداوم با خطرات و مشاهده مستمر کشته شدگان و مجروحان حالت عادی و روزمره به خود می گیرد و با زندگی آنان آمیخته می شود

پیشرفت و موفقیت فردی - به ویژه در امور اقتصادی - به منزله یک هدف در می آید، در چنین شرایطی، افراد جامعه از جمله سربازان و داوطلبان زمان جنگ به دو گروه تقسیم می شوند: عده ای که به این وضعیت عادت می کنند و تلاش خود را بر پیشرفت بیشتر متمرکز می کنند و عده دیگری که از این وضعیت ناراضی و خواهان ایجاد تغییرات اند. تقسیم بندی مزبور بدان معنا نیست که افراد گروه نخست با جنگ بیگانه اند. در واقع، در میان آنان نیز، بسیاری را می توان یافت که مستقیماً در جنگ حضور داشته اند و از آثار آن تأثیر نیز پذیرفته اند، اما اینک، در چارچوب منطق جدید، رفتار می کنند. اثرپذیری از وضعیت جدید زمانه ممکن است ناشی از احساس خطای این افراد باشد، یعنی گمان کنند در گذشته، مرتکب اشتباه شده اند و اینک، باید جبران مافات کنند.

با کمک تقسیم بندی مرتن می توان گروه دوم (ناراضیان) را در چند زیر گروه جای داد:

(۱) عده ای ممکن است ضمن پذیرش اهداف، ابزارها و

وضعیت توصیف شده چه به یأس و رخوت ختم شود و چه نوعی سرخوشی سطحی را به دنبال آورد، فاقد عنصر جدیت است. حالت مرگ اندیشی و تبعات آن در میان جوامعی که در جنگ شکست خورده اند یا احساس ناکامی و ناتوانی می کنند، به خوبی قابل مشاهده است. چنین روحیه ای در طول زمان و با برنامه ریزی دقیق فرهنگی - اجتماعی قابل کنترل و کاهش است. هم چنین، ممکن است که عرصه های دیگری برای پیشرفت تعریف شوند، هم چنان که پیش از این نمونه ژاپن مثال زده شد. مشکل اساسی آن جاست که این وضعیت ناخوشایند ادامه یابد، یا به تعبیری، منجمد شود. عمق یافتن مرگ اندیشی و نهادینه شدن روحیه تسلیم یا بی قیدی می تواند مانعی در مسیر هر نوع بازسازی باشد. پدیده روزمره شدن مرگ را می توان در سربازان جوامع پیروزمند نیز مشاهده کرد. البته، در نبود عوامل مساعد و تکمیلی، بعید به نظر می رسد که این پدیده به مرگ اندیشی همچون روحیه حاکم بر جوامعی که شکست خورده اند یا احساس عدم موفقیت می کنند، منتهی

گسست برای افراد مزبور بیشتر و ملموس‌تر می‌گردد. حال ممکن است عده‌ای گوشه عزلت بگزینند؛ زیرا، ضمن دلبستگی به دوره پیشین و ناخرسندی از وضعیت جدید جامعه، به بهبود اوضاع امید ندارند (زیر گروه سوم). این جماعت خاموش، غمگینانه ناظر دورشدن از آن وضعیت دوست‌داشتنی و آرمانی‌اند و خود را از انجام هرگونه اقدام مؤثر ناتوان می‌بینند. البته، تشدید روحیه ناتوانی می‌تواند به تردید و پرسش از درستی گذشته هم بینجامد که در این صورت، یا فرد به گروه نخست خواهد پیوست و رفتارش را طبق منطق جدید تنظیم خواهد کرد و رنگ هویت پس از جنگ را خواهد گرفت، یا این که دچار یأس خواهد شد، اما تعداد دیگری دست به تلاش برای تغییر وضع موجود می‌زنند؛ زیرا، احساس می‌کنند که رسالت احیای ارزش‌ها و هویت آن دوره و حفظ و ترویج نمادهای مربوطه را برعهده دارند و باید کاری انجام دهند. تعداد این عده مهم نیست. آنها لزوماً همان کسانی نیستند که در میدان‌های نبرد، حضور داشته‌اند؛ ممکن است از سربازان و داوطلبان گذشته باشند یا کسانی که به هر دلیلی به هویت دوره جنگ دلبسته‌اند. حتی ممکن است جزء نسل‌های بعدی باشند، یعنی دیرآمدگانی که می‌خواهند با احیای آن گذشته طلایی، تأخیر ناخواسته خود را جبران کنند. احساسات و

وسایل موجود برای دسترسی بدانها را رد کنند که در این صورت نوآوری پدید می‌آید؛ یعنی روش‌ها و وسایل جدیدی اعم از قانونی یا غیرقانونی برای پیشرفت و توفیق به کار گرفته می‌شوند.

۲) امکان دارد عده‌ای ابزارها و وسایل موجود را بپذیرند، اما اهداف موجود را قبول نکنند. و به گروه‌ها و فرقه‌های خاص گرایش یابند و ارزش‌ها و اهداف آنها را بر ارزش‌ها و اهداف جامعه مقدم بدانند. این خرده فرهنگ‌ها ذاتاً محافظه‌کارند؛ زیرا، راهی برای تغییر اهداف جامعه توصیه نمی‌کنند.

۳) برخی از افراد هم ممکن است با کناره‌گیری کامل از جامعه، گوشه عزلت بگزینند. اینان ضمن امیدوار بودن به بهبود کلی اوضاع، نه اهداف و نه وسایل دسترسی به آنها را قبول دارند.

۴) اقدام برای انجام تغییرات راه دیگری است که در صورت رد و نفی توأم اهداف و وسایل موجود رخ می‌دهد و حتی ممکن است به صورت سرکشی و شورش ظاهر شود، به شرط آن که هنجارها و ارزش‌های بدیلی مورد پذیرش باشد و برای تحقق آنها تلاش شود.^۳

هر چه از زمان جنگ بیشتر فاصله بگیریم و اعضای جامعه بیشتر درگیر مسائل و منافع شخصی شوند، احساس

مسئله بازگشت سربازان و رزمندگان به شهرها یکی از مهم‌ترین پیامدها برای هر جامعه جنگ زده، در همان دوره جنگ و به طور آشکارتر از زمان پایان جنگ است



جامعه در آمده‌اند، به اقداماتی سیاسی دست بزنند تا منزلت اجتماعی بیشتری پیدا کنند. ورود به فاز سیاسی تغییری کیفی محسوب می‌شود و این گروه‌ها، خواه ناخواه، تحت تأثیر الزامات دنیای سیاست قرار می‌گیرند، یعنی اعضا ناچار خواهند بود که در چارچوب منطق حاکم بر سیاست، فعالیت کنند. این دگرگونی به معنای خداحافظی با دنیای آرمانی گذشته و ورود به واقع گرایی خاص دنیای سیاست است، هر چند ممکن است که بعضی از رفتارها و تعبیر از گذشته به یادگار بماند. از این پس، تداوم بعضی از رفتارها و تعبیر و حتی سخن گفتن از لزوم احیای هویت و ارزش‌های دوره جنگ تاکتیک‌هایی بیش تلقی نخواهند شد؛ تاکتیک‌هایی که برای رقابت و چانه زنی به کار می‌روند.

یادداشت‌ها

۱. اریک بوتل؛ «به سوی قرائتی نو از شهادت از منظر انسان‌شناسی و جامعه‌شناسی»؛ نامه پژوهش؛ شماره ۹، تابستان ۱۳۷۷، ص ۱۹۲.
۲. آنتونی گیدنز؛ جامعه‌شناسی؛ ترجمه منوچهر صبوری؛ تهران: نشر نی، ۱۳۷۴، ص ۴۰۷.
۳. این تقسیم‌بندی در منبع زیر آمده است:
Robert K. Merton, *social Theory and Social structure*, New York: Free press, 1968, pp.230-246.
۴. بوتل در مقاله خود تقابل این دو را در زمان جنگ به خوبی نشان داده است. ر.ک. به: اریک بوتل، همان، صص ۱۹۱-۲۰۵.
۵. تعبیری برگرفته از: گل علی بابایی؛ نقطه رهایی؛ تهران: حوزه هنری سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۶۹، ص ۱۳۷.

اهداف مشابه و نیز غالباً پیشینه مشابه به طور طبیعی موجب گرد آمدن این افراد کنار هم می‌شود و بدین ترتیب، تدریجاً، گروه‌هایی کوچک و همدل پدید می‌آیند. پیدایش این گروه‌ها موجب می‌شود که فعالیت برای غفلت‌زدایی از جامعه و احیای ارزش‌ها و هویت دوره جنگ با حداقلی از تمرکز و برنامه‌ریزی صورت گیرد.

از این پس، تلاش این گروه‌ها معطوف به بازسازی آن آرمانشهر از طریق تزریق شرایط گذشته به زمان حال است. آنها حتی با عینک آن دوره به تحلیل شرایط جدید می‌پردازند، ضمن آن که به جذب اعضا و نیروهای جدید نیز توجه خاصی دارند. کوشش برای بازسازی فضای گذشته موجب می‌شود که ملاک‌ها و معیارهای تقسیم‌بندی در زمان جنگ بار دیگر به میان آید. برای نمونه، شهر و جبهه به منزله دو نمونه ایده‌آل در مقابل یکدیگر قرار می‌گیرند.^۴ شهر چون زندان مخوف و خفقان‌آوری توصیف می‌شود که در فضای آن، تنفس امکان‌پذیر نیست و هم‌زمان برای سنگرهای در معنا نورانی^۵ اظهار دلتنگی می‌شود. پس در این جا شاهدیم که شهر - و در واقع، هویت و ارزش‌های دوره بعد از جنگ - به منزله مظهر پلیدی و انحراف توصیف و جبهه به عنوان آرمانشهر و نماد همه پاکی‌ها تلقی می‌گردد. طرح چنین توصیفاتی، یعنی آن که نمی‌توان این دو را با هم جمع کرد. از این رو تلاش گروه‌های مزبور به صورت مرحله دیگری از جنگ و مبارزه درمی‌آید.

با چنین دیدی، طبیعی است که هرگونه تلاش برای جلوگیری از انحراف موجود در جامعه یا دست کم، کند کردن آن، با فعالیت‌های دوران جنگ در جبهه‌ها مقایسه شود. در این تلاش دسته‌جمعی، مرثیه‌سرایی جایگاه ویژه‌ای دارد. این مرثیه‌سرایی معمولاً برای معصومیتی از دست رفته است، گویی دوره‌ای سراسر نیکی و فداکاری وجود داشته است که به دلیل خیانت عده‌ای در داخل یا خارج، از دست رفته و به پیروزی ختم نشده است. در این اظهار دلتنگی، بعضی از زمان‌ها، مکان‌ها، اشیاء و چهره‌ها حالت نمادین پیدا می‌کنند. این مرثیه‌سرایی به اعضای گروه‌ها احساس مظلومیت و البته، انرژی تازه‌ای برای فعالیت بیشتر و عوض کردن منطق بازی در جامعه می‌بخشد.

نکته درخور توجه آن که تمامی فعالیت‌ها رنگ فرهنگی - اجتماعی دارد، اما ممکن است گروه‌هایی که اینک به صورت خرده فرهنگ منتقدی نسبت به روند کلی